

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نویسنده: پی جی جیمز  
برگردان: نشریه رنجبر  
۱۴ اکتوبر ۲۰۱۸

## متن هندی «هویت» در برابر «هویت سیاسی»

یکی از بزرگ ترین گرایش‌ها در میان تحلیلگران سیاسی و اجتماعی پست مدرن امروز، این است که از جمله دو مقوله تحلیلی «هویت» و «هویت سیاسی» را به عنوان واژه‌های مترادف تلقی می‌کنند، یا ترجیحاً تفسیر اخیر چنان که منطقاً از آن ناشی می‌شود و نتیجه‌ای اجتناب ناپذیر از قبل می‌باشد. این دیدگاه نظری به منشاء‌های پسا مارکسیسم و پست مدرنیسمی مربوط می‌شود که در اوایل دهه ۱۹۸۰ به عنوان ایدئولوژی‌های نئولیبرالیسم ظهور کرد. در چارچوب شکست‌های ایدئولوژیک – سیاسی متحمل شده از سوی چپ و در میان بی‌اعتمادی گسترده در برابر به اصطلاح «روایت‌های متأثر» از جمله مارکسیسم که عمدتاً توسط روشنفکران غربی و محققان علوم اجتماعی ساخته شده است، تلاش‌های متقابل برای مخالفت با «هویت» علیه «تنوع‌ها» به طور مؤثری رابطه‌ی دو سویه دیالکتیکی را پوشانده اند. با رهبری اکادمیک‌های دانشگاهی مانند لاکلاو و مووف که می‌خواستند نقش طبقه کارگر را به عنوان یک نیروی انقلابی بی‌اعتبار سازند، سیاست‌های هویتی به تدریج به عنوان یکی از مباحث کلیدی شاخه پست مدرنیسم تئوری اجتماعی ظهور کرد.

### در مورد درک «هویت»

برای داشتن وضوح بیشتر در مورد این موضوع، بگذارید ابتداءً به مفهوم سازی از خود «هویت» شروع کنیم. اولاً وجود «هویت» در واقع یک آشکار سازی جدید از دهه هشتاد و بعد از آن نبود. هویت‌های اجتماعی، سیاسی - فرهنگی بر اساس کاست، قبیله، نژاد، قومیت، مذهب، زبان، ملیت، نوع، جنسیت، خانواده و غیره در گذشته و مراحل مختلف تاریخ وجود داشته است. به طور کلی، هویتی که فرد به وسیله تولد خودش را نشان می‌دهد، در تعیین نقش خود در شکل‌گیری زندگی اجتماعی که به آن تعلق دارد تعیین‌کننده است و در عین حال، مردم نیز توسط یک هویت خاص شکل می‌گیرند، اما توسط تقاطع و در هم آمیختگی بسیاری از هویت‌ها، به طوری که «تنوع» در تقویت جوامع، با جمع‌آوری هویت‌های مختلف باهم، استعدادها و دیدگاه‌های متعدد انجام شده است. از سوی دیگر، در طول تاریخ، برخورد هویت‌ها پشت سر تغییرات اجتماعی و سیاسی بوده است. حتی امروز، این در مورد کاست، نژاد، مذهب و غیره است که هم چنان منبع دائمی در تضادها هستند.

بنابراین، ضروریست که از هویت خجالت زده نشویم و به جای آن به فهم و نزدیک شدن به آن به عنوان یک واقعیت مشخص نایل آئیم. پذیرش این واقعیت ضروریست برای درک وضعیت اجتماعی هر شخص، ادراک در مورد دیگران و گسترش جهان بینی افراد. در عین حال، هنوز هم از سوی هرستم دیده داشتن هوشیاری و حس آگاهی لازم به عنوان عضو ستم دیده این گروه مورد نیاز است. بدین معنی، هویتی که از تجربیات فردی ستم خویش به وجود می آید، یک عنصر ضروری در شکل دادن به آگاهی سیاسی خود فرد است. این امر بیشتر قابل فهم است، زیرا ستم و تبعیض ناشی از سیستم کاست هند یا نژاد پرستی امریکائی به صورت مکانیسم های نهادی که در گذشته ساخته شده اند با قربانیان آن در سطح بسیار شخصی مورد تجربه قرار می گیرد. به عنوان مثال، هیچ برهنه هندی یا یک امریکائی سفید پوست هیچ گاه نمی تواند درک کند که نجس بودن یا نژاد پرستی به ترتیب به چه معناست. به هر حال، در درون یک طبقه اجتماعی به طور کلی دارای یک هویت واحد، تجربه خاص یا فردی یک نفر از آن هویت نیز ممکن است متفاوت باشد. بنابراین، تجربه ستم کاست پان ایندین می باشند، توسط دالیت ( ۱ ) در ایالت کرالا ممکن است متفاوت باشد از یک شخصی در همان رده بالا و ایالت بیهار یا یک زنی از ایالت دالیت متفاوت از یک مرد از دالیتی باشد و هویت به تنهایی با داشتن تجربیات فردی از ظلم به هیچ وجه یک شرط لازم برای تبدیل شدن به یک فرد متعهد به منظور مخالفت با آن نیست.

سوم، ابتکارات مبارزه علیه ستمی که بر "پایه هویت" بنا شده از نظر تاریخی همیشه از جانب خود ستم دیده ها ظهور کرده است. تاریخ شورش های برده هائی که علیه امپراتوری روم، مبارزات دلیرانه علیه شیوه غیر انسانی مبتنی برکاست ( ۲ ) و قبیله ئی در هند، شورش سیاه پوستان امریکائی از جمله جنبش انقلابی پلنگان سیاه و غیره، لرزانند که نمونه هائی از این تاریخ اند و غیره. به همین ترتیب، ابتکار مبارزات برای آزادی زنان از سوی خود زنان به وجود آمده است.

رهبان برجسته زنان در اوایل قرن بیستم مجبور شدند مبارزه برای کسب حق رأی زنان و حق سقط جنین را رهبری کنند. چنین ابتکاراتی از سوی ستم دیدگان اغلب الهام بخش مردم از اقشار و طبقات دیگر که به یک هویت خاص تعلق ندارند و هیچ گونه رنجی از این نوع نداشتند از فعالان مبارزه علیه ستم شدند. به عنوان مثال، جنبش مدنی تحت رهبری سیاه پوستان بعداً با حمایت گسترده از سفید پوستان مرد همراه شد، در حالی که جنبش زنان دهه ۱۹۶۰ توسط ۱۰۰ ها هزار نفر از مردان پیشرو حمایت شد. در هند، درست در اوایل دوران گذشته تعداد افرادی که به اصطلاح از کاست بالاتر بودند، عملاً پای جلو گذاردند و به مخالفت با سیستم غیر انسانی و سرکوبگر پرداختند.

### نزدیک شدن هویت مبتنی بر کاست

با درگیری ذهنی مربوط به شیوه تولید سرمایه داری که در آن تضاد بین کار و سرمایه اهمیت بزرگتری دارد، نوشته های اولیه مارکسیستی، به استثنای مشاهدات و ارجاعات خود مارکس، به شیوه مبتنی بر سیستم کاست، فاقد یک تحلیل دقیق از دیگر تشکیلاتهای اجتماعی بود که دارای هویت خاص خود باشند. با وجود آن، در حالی که تجزیه و تحلیل شیوه تولید سرمایه داری در اروپا تکامل یافت، مارکس « ایده شیوه تولید آسیائی » را با اشاره به درک خود از نظام کاست در هند بیان کرد. این ادراک مارکس را که برای تکامل تئوری و عمل انقلاب هند بسیار مهم بود، برای « مارکسیست » های مکانیکی هندی روز کاملاً نادیده گرفته شد. سیستم کاست منحصر به فرد و بدنام غیر انسانی دارای تأثیرات عمیق ریشه دار و جدائی ناپذیر در هر دو زیربنا و روبنای مرکزی طی هزاره ها برای ایجاد دولت و تحول در طرز حکومت، اقتصاد و فرهنگ در شبه قاره هند، اکثریت قریب به اتفاق توده های زحمت کشی را که در حاشیه

زندگی می کردند محکوم بودند. سیستم حاکم هندی مبتنی بر کاست با « مجموعه روابط اجتماعی » ویژه از لحاظ تاریخی توده های کار و زحمت و زارعان واقعی وابسته به زمین قدرت سیاسی و هم چنین مالکیت بر وسایل تولیدی از جمله زمین را انکار کرده است.

با این حال، علی رغم این بینش عمیق حتی اگر کوتاه مدت در سیستم کاست هندی به طور خاص توسط مارکس نشان داده شده است و به اصطلاح مارکسیست های هندی را که دکتر امبدکار « پسر بچه های برهنه » را مشخص کرده است، نمی توانستند یک تحلیل طبقاتی واقعی و بنیادی از جامعه هندی بر اساس خطوط مارکسیستی ارائه دهند. اما، دکتر امبدکار « غیر مارکسیست » بود، از دالتهای ستمدیده ظهور کرده بود که سیستم کاست هندی را به مثابه انکار آرمان های یک جامعه دمکراتیک افشاء کرد. بر این اساس، قرنهای سیستم سلسله مراتبی، تفرقه انگیز، سرکوب گرانه و غیر انسانی را بر سراسر کل شبه قاره هند حاکم ساخت، به شدت با ارزش های دمکراتیک مانند آزادی، برابری و برادری مخالف است. جامعه هندی که مورد توجه امبدکار می باشد، معجونی از کاست های بی شماری است که انحصاری هستند و هیچ گونه پیوند یا تجربه مشترکی برای به اشتراک گذاشتن ندارند و با « مقیاس صعودی نفرت و مقیاس نزولی تحقیر » پر شده است، که امکان همکاری معنا دار میان مردم را کاملاً نابود کرده است. حتی پس از ظهور استعمار و توسعه پس از آن، این سیستم کاست، مهلک ترین نهاد اجتماعی است که به عنوان عامل تعیین کننده در تعیین مالکیت بر ابزار تولید و تقسیم کار اجتماعی در هند ادامه می یابد.

به همین دلیل است که چرا امبدکار نابودی سیستم کاست را به عنوان جزء قاطع دمکراتیزه کردن هند معرفی می کند. او نقطه توجه کمی برای رهایی زیر پای لگد مال شده ها در نظام اجتماعی متکی بر کاست هندو یافت. برنامه دکتر امبدکار انتزاعی نبود، اما شامل آموزش رایگان و اجباری برای همه، زیر پرش بردن و ارزیابی انتقادی از کتابهای مذهبی مانند وداس، گیتا، رامایانا و ماهابهاراتا، توزیع مجدد منابع مانند زمین، آب، ثروت و غیره از جمله ملی شدن زمین، ازدواج های درون کاست که همه آنها جزء جدائی ناپذیر از مبارزه طولانی مدت برای نابودی کاست است. مبارزه سیاسی امبدکار به منظور آزادی، در نهایت به شکست نظام اجتماعی مبتنی بر کاست هندو ختم می شود که شخصیت انسان را ناقص می کند. به طور بسیار آشکاری، آنان از جمله کمونیستهای خود خوانده علیه خشونت کاست هستند، در مورد نابودی کاست به طور برجسته ای سکوت کرده اند.

دکتر امبدکار، رهبر بزرگ کاستهای ستم دیده هند کاملاً آگاه بود که توانائی بقاء سیستم کاست نسبت به هر سیستم اجتماعی دیگر که همیشه در جهان وجود داشته، غیر قابل مقایسه است. هنگامی که کاست مجبور به تغییر شکل های قدیمی خود شد، با انرژی تشدید یافته موفق به پرش از آن در اشکال جدید با ریشه های عمیق خود در کارخانه اجتماعی، تولید مادی و نیروی سیاسی بشود. بنابراین، امبدکار در موضع خود نسبت به نابودی کاست تأکید داشت. با این حال، در فرایند طولانی در رسیدن به هدف، او هم چنین آن را به عنوان یک اصل دمکراتیک برای ارائه نمایندگی به سیستم های کاست که تاکنون در شیوه حکومت کشور باقی بماند، حفظ نشد. از زمان بسیار قدیم، سیستم کاست که مردم را تقسیم می کرد به کاست های پائین و بالا براساس تولد، ثروت، قدرت سیاسی، تحصیل، مالکیت بر زمین، وسایل تولید، تجارت و تمام پست های سودمند که به کاست های بالاتر تعلق داشت را حفظ می کرد. بنابراین، دمکراتیزه کردن جامعه نیاز به اصلاح این بی عدالتی در اکثر قریب به اتفاق مردم هند در طول قرن ها دارد. از این رو، اختصاص وسایل تولید مبتنی بر کاست (۳) به جای اکثریت نمایندگی ستم دیدگان و توزیع مجدد قدرت برای کسانی که از دستگاه دولتی محروم بوده اند ضروریست تا به انزوای اجتماعی، آموزشی و اقتصادی و انفراد و عقب ماندگی آنها پایان داده شود. بنابراین، اختصاصی کردن به یک جنبش ضروری در جهت نابودی نهائی نظام کاست و دستیابی به آزادی برای ستم

دیدگان و دموکراسی برای همه مردم تبدیل شده است. برای این که دقیق باشیم، قطعه زمین اختصاصی بر پایه کاست جزء لاینفک برنامه امبدکار به جهت نابودی سیستم کاست می باشد.

### کاست و سیاست هویت

با وجود این سیاست های هویتی و پست مدرنیسم از جمله « نئو- امبدکاریسم »، گرچه فریاد ضد خشونت های کاستی با پرستش امبدکار به واسطه هواداری خود از کاستیسم درک کاملاً متفاوتی نسبت به امبدکار دارند. همه آنها در انکار هدف از نابودی کاست یک دل و یک زبان هستند که برای امبدکار برنامه دموکراتیزه کردن بنیادین جامعه اساسی بود. به گفته امبدکار، دموکراسی یک مدل زندگی مرتبط با آن است و ریشه های دموکراسی در روابط اجتماعی جست و جو می شود. به همین ترتیب، دموکراسی با جامعه ریشه کن شده کاست در هند ناسازگار است.

از سوی دیگر، سیاست های هویت در نادیده گرفتن خود برای یک دموکراتیزه کردن پایه نی کل جامعه، آشکار است. با توجه به سیاست های هویت هرگونه مبارزه علیه ستم باید به طور جداگانه و تنها توسط کسانی که تحت ظلم و ستم قرار دارند باید مبارزه شود. کلیه طرفداران سیاست های هویتی جامعه را به عنوان یک طیف وسیعی از خودمختاری، باهم ناسازگار، آشتی ناپذیری های مستقل و متحرک و در مقابل هم توصیف می کنند، که سرکوبها، هیچ کدام مهم تر از دیگری نیست. بر این اساس، هر حوزه ظلم و ستم به یک عرصه مجزا از مبارزه نیاز دارد. از ابتدای شروع، نئولیبرالیسم سیاست های هویتی را به عنوان ایدئولوژی خود به دلیل حمایت و تجلیل از « چند فرهنگی »، « تاریخ های متعدد »، « فروپاشی » و غیره پذیرفته است. سیاست های هویتی به طرز وحشیانه ای از طریق عملیات جهانی سرمایه های مالی به امپریالیسم با تاریخ سازی به طرق مختلف خدمت می کند. مفید است که به روایت های « محلی » و « از هم گسیخته شده » هم اکنون موجود شکل دهیم تا در برابر زبر روایت ها ( ۴ ) که کل پروسه ایجاد حتی « هویت های تصور شده » را دستکاری می کنند تا یکپارچگی ستم دیدگان را در برابر هژمونی فراگیر سرمایه جهانی امروز و غیره پنهان بماند، مخالف باشیم. در عمل، سیاست های هویتی ممکن است منجر به از هم گسیختگی بیشتر و بیشتر شود و در نهایت حتی یک گروهی که در اطراف یک شکل از ظلم و ستم و بی عدالتی سازمان یافته اند فرو می پاشد. اگر نظریه انتزاعی سیاست های هویتی پذیرفته شود، تنها دالیت ها می توانند در مقابل ظلم و ستم کاست مبارزه کنند و تنها اقلیت های مذهبی می توانند در برای فاشیسم هندوتوا در هند مقاومت کنند. به این معنا که کسانی که به عنوان قشر بالای کاست به دنیا می آیند نمی توانند در مبارزه علیه جنایات کاست متحد شوند، مردان دشمنان زنان خواهند بود، تمام هندو ها دشمنان مسلمانان خواهند بود، بناءً این است منطق سیاست هویت.

با تأکید بر « اختلاف » به جای « مشترک بودن »، سیاست های هویتی کاملاً دوستان و متحدین را از مبارزات طرد می کند و از وقوع ستراتیژی های جبهه واحدی علیه ستم گران و طبقات حاکم جلوگیری می نماید. در نهایت، فرصت کمی برای رهائی به منظور پایان دادن به ظلم و استثمار وجود دارد. این بی اعتمادی، احساس وحشت و نگرانی و ناامیدی را در میان ستم دیدگان گسترش می دهد. تنها ستراتیژی سازمان داده شده ای که سیاست های هویتی برای گروه های مختلف مردم ستم دیده عرضه می کند این است که مبارزات خود را جداگانه علیه دشمنان به پیش برند. بنابراین، در سطح ایدئولوژیک، سیاست های هویتی بسیار بد بینانه است و این امر مستلزم دست رد زدن/ نفی کامل پتانسیل برای ایجاد یک جبهه متحد وسیع ستم دیده ها با کلیه نیروهای دموکرات پیشرو علیه تمامی ظلم و ستم و استثمار می باشد.

با توجه به پیش بینی آن بر جامعه به عنوان مجموعه ای از « هویت های فرهنگی ساخته شده »، سیاست های هویتی نیز « استقلال دولت » را در ارتباط با زندگی اقتصادی و اجتماعی حفظ می کند. بدون تردید، از دیدگاه های نظری و

عملی، تصور از دولت به عنوان بدنه خودمختاری یا خنثی توسط نظریه پردازان هویتی به جای ستم دیدگان به منافع طبقه/طبقات حاکم خدمت می کند. لاکلائو و مووف، پیشگامان سیاستهای هویتی، در انتزاع شان اصرار داشتند که حتا شاخه های مختلف حکومت در میان خودشان هم نسبت به یک دیگر خود مختارند و بی طرف. به نظر آنها، قوه اجرائی، قضائیه، مجلس قانون گذاری، پولیس و سطوح مختلف اداره های دولتی، همگی نهاد های جداگانه و مستقل از یکدیگرند. بنابراین، از نظر تئوریک، سیاستهای هویتی حقیقت بنیادی که ظلم و ستم جزء لاینفک این سیستم است را انکار می کند، که در درون دولت ساخته می شود و ابزار اصلی برای اعمال این ظلم است و قوه قضائیه، پولیس و تمام مقامات انتظامی وظیفه آزار و اذیت و وحشی گری علیه کارگران، بخش های مظلوم و ضعیف جامعه را به نفع سرمایه دارند. این اغراق نیست که بگوئیم انگیزه واقعی سیاستهای هویتی این است که سیستم موجود را دست نخورده نگهدارند. توصیف سرکوب به عنوان یک پدیده کاملاً ذهنی به واسطه سیاستهای هویتی نیز مشکل ساز است. در حالی که آگاهی ذهنی است، ستم و استعمار حقایق عینی زندگی ست. بر طبق سیاستهای هویتی، تنها کسانی که احساس می کنند تحت ستم هستند با ضرب و شتم روبه رو می شوند. اگر این منطق یا انتزاع به طور مسلم مفروض شود، سپس، حتی نمونه های واضح تر از لحظات خشونت سیستماتیک مبتنی بر خشونت کاست یا نجسی لزوماً سرکوب نیستند اگر دالیت های ستم دیده و کاستهای پائین تر سیستم کاستها آگاه نباشند که مورد ستم قرار دارند. این هرگز اغراق آمیز نیست چون لاکلائو و مووف، نظریه پردازان پیشتاز سیاستهای هویتی خود استدلال می کنند که حتی بزرگترین فلاکتبار و بردگی لزوماً بازتاب روابط ظلم و ستم نیستند، مگر این که زارع های بی زمین و فقیر و برده ها خود «به صورت گویا و فصیح» ستم را بفهمند و توضیح دهند. این یک تصویر واضح است که چگونه طبقات ارتجاعی حاکم و ایدئولوژیهای آنها در مشروعیت بخشیدن به سیستم با ایجاد «آگاهی کاذب» در میان ستم دیدگان حتی هم چنان که سیاستهای هویتی پتانسیل آگاهی توده ئی برای تغییر را تصدیق نمی کنند.

بهترین مثال تصویری (ست که) توسط الیگارش های مالی و طبقات حاکم در امریکا و اروپا داده می شود که کارگران سفید پوست از کاهش دستمزد و مزایای رفاهی کارگران سیاه پوست و مهاجران نفع می برند. در حقیقت، واقعیت های تاریخی عینی کاملاً مخالف اعمال فوق العاده تحمیلی این «آگاهی دروغین» هستند.

به عنوان مثال، در ایالات متحده **هم اکنون** در ایالت های جنوبی جائی که نژاد پرستی از همه جا **قویتر** است، دستمزد کارگران سفید در مقایسه با کارگران سیاه پوست ایالات شمالی بسیار کمتر است. به طور مشابهی، تحت تقسیم کار بین المللی نئولیبرال، استخدام در مقیاس بزرگ کارگران زن ارزان توسط سرمایه مالی به عنوان وسیله ای به منظور کاهش **نرخ** دستمزد کارگران مرد و به طور کلی برای کاهش سهم دستمزد در درآمد ملی استفاده می شود. امروزه برون سپاری نیروی کار به اقتصادهای نیروی کار ارزان، رقابت بین کارگران در کشورهای امپریالیستی و کشورهای نو استعماری روشی است اعمال شده توسط سرمایه مالی برای تشدید فرآیند استخراج ارزش اضافی در سطح جهانی استفاده می شود. به طور کلی با کاهش دادن دستمزد ها به پائین ترین حد ممکن، **در درآمد ملی**. امروز منبع بیرونی کار **ارزان اقتصادی به تشدید رقابت در کشورهای امپریالیستی و کشورهای نو مستعمره روش مورد استفاده توسط سرمایه در تشدید دست یابی به کسب ارزش اضافه در سطح جهانی منجر شده است**. عموماً، کارگران تکه تکه شده اند و بر اساس رنگ، کاست، جنس برای پائین آوردن مزد در پائین ترین سطح ممکن تقسیم می شوند. اغلب، روشنفکران طبقه حاکمه با منافع خاص خود تلاش می کنند «آگاهی غلط» در میان مردم ایجاد کنند که اقدامات مثبت، خودداری، جهت گیری زنان در سیاستهای اقتصادی و غیره، دلایلی است برای پائین بودن دستمزد ها و بیکاری. بهره برداران واقعی از این تبلیغات مخرب که هیچ حقیقتی ندارد، خود سرمایه های مالی هستند. در این راستا، ایدئولوژی نئولیبرالی

سیاستهای هویتی که بر «ادعای گروهی خود» تأکید دارد، به طور مؤثر توسط طبقات ارتجاعی حاکم به منظور گسترش آگاهی دروغین و برای از بین بردن مبارزه متحد و یک پارچه استعمار شوندهگان و ستم دیدگان علیه هژمونی همه جا حاضر سرمایه مالی استفاده می شود. مفهوم **خودمختاری** در مبارزات و تعریف ظلم و ستم به عنوان ذهنی گری هم چنان که توسط سیاست های هویتی تحلیل شده تنها در حوزه انتزاع باقی می ماند، مانند در دنیای واقعی، اشکال ظلم و ستم و مبارزات علیه آنها اغلب با هم مخلوط می شوند، هم چنان که به عنوان مثال، هر دو، زنان سفید پوست یا قشر فوقانی کاست و زنان سیاه پوست و قشر پائینی کاست موظفند علیه ظلم و ستم بر زنان و پدر سالاری به طور کلی متحد شوند.

### نتیجه گیری

نتیجه گیری این استدلال این است که هویت فردی و سیاست واقعی در ارتباط با هم هستند و در عین حال همچنین جداگانه از هم مخلوط کردن « هویت » یک نفر با استدلال نظری ( ۵ ) از « سیاستهای هویتی » که توسط پست مدرنیسم حمایت می شود منجر به نتیجه گیری های اشتباه خواهد شد. به عنوان مثال، قرار دادن تمام غیر دالیت ها در اردوگاه دشمن توسط سیاست های هویتی گزینه ای تحریف شده به منظور خدمت به دشمن است. سیاست شامل ستراتیژی ها و تاکتیک هائی برای مقاومت و غلبه بر ظلم و ستم است. در این جا هویت شخصی سیاسی می شود تنها زمانی که فراتر از قلمرو تجربه شخصی حرکت می کند و شخصیت اجتماعی را به وجود می آورد و منجر به ظهور جنبش های اجتماعی و توده ئی با پشتیبانی تئوری می شود. چنین رویکردی در مفهوم سازی های هویتی وجود ندارد. اگر انتزاع نظری در سیاستهای هویتی گرفتار آمده باشد، مانعی خواهد بود در اتحاد و مبارزه مردم به ضد ستم دیدگی، طرف دیگر سکه، مارکسیست های خودخواه هستند که برخورد شان به « هویت » مکانیکی است. به عنوان مثال، کمونیست های نهادینه شده هندی که برنامه ای برای نابودی کاست در اختیار ندارند، به طور مناسب به زیربنا و رو بنای آن ارتباط بر قرار نمی کنند، به سیستم حکومتی نیز خدمت می نمایند. تهی از تجزیه و تحلیل دقیق از وضعیت هندوستان، آنها هنوز به برخورد مکانیکی خود نسبت به کاست به عنوان یک پدیده صرفاً فرهنگی و رو بنائی وابسته اند. نتیجه نابسامانی کامل در درک پیوند یک پارچه بین مبارزه طبقاتی و مبارزه به منظور از بین بردن کاست است. این شکست ستراتیژیک رهبری حزب کمونیست به دلیل ناتوانی در دنبال کردن روش مارکسیستی تحلیل مشخص از شرایط مشخص به منظور نزدیک شدن به سؤال اساسی کاست در مورد هند می باشد. بنابراین، این یک رویکرد مکانیکی و کاهنده ای نسبت به کاست در ناتوانی در به کارگیری روش مارکسیستی تحلیل مشخص از شرایط مشخص بود. در نتیجه موضع مکانیکی و تخفیف گرایانه نسبت به نقش تعیین کننده کاست در تغییرات اجتماعی در هند بود.

این روش مکانیکی بود که منجر به تأمل در پیوند جدا ناپذیر مابین روابط زمین و کاست در روابط زراعتی و قوانین اصلاحات ارضی توسط ام اس منجر به ایجاد اولین دولت کمونیستی در کرالا که در سال ۱۹۵۷ به قدرت شد. اگر چه به عنوان پیشرفته ترین اصلاحات ارضی در هند مورد تحسین قرار گرفت، موفقیت آن محدود به اعطای مالکیت زمین به سهام داران و واسطه هائی بود که در درجه اول به مسیحیان سوریه ئی و کاست های متوسط در متن کرالا تعلق داشت. از سوی دیگر، دالیت ها زارع های واقعی روی زمین کاملاً از مالکیت زمین های کشاورزی حذف شدند به طوری که آنها به بیش از ۲۶۰۰ مستعمره های دالیتی در سراسر کشور رانده شدند، وضعیتی که هنوز فرو نرفته ادامه دارد. از این روی، فقدان روش مارکسیستی در برخورد به طبقه در متن مشخص هندوستان گرفتار آمده در سیستم کاست در نهایت مانع تکامل جنبش دمکراتیک مردم شده بود که به لحاظ سیاسی به رهبری حزب کمونیست بدرستی

مبارزات ضد کاست را با جنبش کارگری پیوند داد. با گذشت زمان، قشر فوقانی کاست و طبقات حاکم طرفدار کاست با استفاده از سیستم کاست به عنوان ابزار مؤثر موفق به جدا کردن توده های وسیع مردم از یکدیگر شدند. بدین ترتیب، همراه با شکست های ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی متحمل شده توسط جنبش کمونیستی بین المللی، شکست از جانب روند اپورتونیست راست و ماجراجویانه در جنبش کمونیستی هند برای تکامل مسیر دمکراتیک مردم به انقلاب هند بر اساس یک تحلیل مشخص از شرایط هند، طبقات حاکم از قشر بالای کاست را قادر ساخته است تا ظلم و ستم بی سابقه و بی نظیری را بر دالیت ها، آدیواسیس (۶) و دیگر کاست های ستم دیده همراه با استفاده از کاست به عنوان یک سلاح به منظور حصول اطمینان برای صندوق های رأی دهی آنها رواج دهند.

بنابراین، تا موقعی که هر دو سیاست هویتی و چپ فاسد شده به موقعیت ظاهراً مخالف ادامه می دهند، به سیستم حکمرانی هند مبتنی بر سیستم کاست و شرکتها خدمت می کنند.

-----

1 -Dalit: (in the traditional Indian caste system) a member of the lowest caste.

He is a Dalit, a member of a lowly caste that traditionally performed the most menial tasks in Indian society.

2 – Caste system in India: The system which divides Hindus into rigid hierarchical groups based on their karma. India's caste system has four main classes (also called varnas) based originally on personality, profession, and birth. In descending order, the classes are as follows: Brahmana (now more commonly spelled Brahmin): Consist of those engaged in scriptural education and teaching, essential for the continuation of knowledge. The Indian caste system is a complex amalgamation of many different social groups. It includes clans called gotras, tribes & ethnicity called jatis and a defined social hierarchy in Rig Veda called varnas. None of these were unique to India and is present in most civilizations.

3 – Castbased reservation

4 - “meta-narratives”: تفسیری از وقایع و شرایطی که الگو یا ساختار را برای باورهای مردم فراهم می کند و به تجربیات آنها معنا می دهد

5 – Theorization

6 – Adivasis: یک اصطلاح حفاظی برای مجموعه ناهمگونی از گروه های قومی و قبیله ئی ست که جمعیت بومیان هند را در نظر گرفته اند. ۸.۶ در صد آدیواسی ها از جمعیت هند یا ۱۰۴ میلیون نفر بر طبق سر شماری سال ۲۰۱۱ تعیین شده است. آنها یک اقلیت بومی قابل توجهی از جمعیت هند را تشکیل می دهند.